ZENDEGI-SALAM
ضمیمه روزنامه خراسان
زندگی سلام
پنج شنبه ۱۴ تیر ۱۳۹۷ • شماره ۱۰۸۱

حدیث روز

حضرت فاطمه(س): خداوند نماز را به منظور دور کردن [انسان] از کبر واجب فرمود. **بحارالانوار**

ذکر روز پنج شنبه
صد مرتبه «لا اله الا... الملک الحق المبین»
ذکر روز جمعه
صد مرتبه «اللهم صل علی محمد و آل محمد»

در محضر بزرگان

انسان کامل کیست؟

شهید مطهری فرموده اند: «انسان کامل انسانی است که استعدادها و ارزش های انسانی در او به طور هماهنگ و متوازن رشد کرده باشد؛ یعنی انسان آن وقت کامل است که فقط به سوی یک استعداد گرایش پیدا نکند و استعدادهای دیگرش را مهمل و معطل نگذارد و همه را در یک وضع متعادل و متوازن، همراه هم رشد دهد. قرآن از چنین انسانی تعبیر به «امام» می کند. ارزش هایی مانند عبادت، خدمت به خلق، آزادی، عشق و... گاه در وجود انسان هایی به صورت منفرد و به شکل افراطی ظهور می کند؛ یعنی مثلا ممکن است کسی برای خدمت به خلق اهمیت زیادی قائل باشد، اما به عبادت چندان اهمیتی ندهد و بالعکس. این گونه بودن به معنی رشد نامتوازن ارزش هاست.»
پایگاه نشر آثار شهید مطهری

ریشه ضرب المثل

با خرس به جوال رفتن

این اصطلاح کنایه از زندگی کردن با آدم خشن و نفهم و غیر منطقی است و ریشه آن به مجازاتی سنگین برمی گردد. جوال رفتن نوعی تنبیه و شکنجه بوده که در قدیم خودکامگان نسبت به محکومان اجرا می کردند، بدین معنی که محکوم را با سگ یا یک خرس در جوال می کردند، حیوان هم جوال و هم جوار برای نجات خود با چنگ و دندان انسان محکوم را مورد حمله خویش قرار می داد.
برگرفته از «فرهنگ نامه امثال و حکم ایرانی»، امین خضرایی

بریده کتاب

گاهی تقصیر ما هست!

اغلب در جمع افرادی حضور داریم که با جملات به ظاهر امیدوارانه خود به ما آرامش می دهند. در حقیقت ما خودمان در جست وجوی آرامش نیستیم بلکه هنگامی که با مشکلی مواجه می شویم، به افرادی پناه می بریم که می گویند: «تقصیر تو نیست!» آن ها ما را به اِشکال کار خود واقف نمی سازند، بلکه با این گونه جملات ما را فریب می دهند. حالا چرا نباید گاهی خود را مقصر بدانیم و بر اساس آن در جست و جوی راهی باشیم که با مشکلات مان «مقابله» کنیم؟!
برگرفته از «دنبال دلت برو» اثر اندرو متیوس

اندکی صبر

نام زیبا

کوثر صارمی مقدم

یادش بخیر
روزگار لبخندها
خاک بازی های بی خیالی
دویدن های از پی هم
صدای زنگوله ای که از دور می آید
یک نفر که آواز می خواند...
چه نام زیبایی داشت
تابستان!

دنیا به روایت تصویر

پی ای | سلفی هری کین، بازیکن تیم فوتبال انگلستان پس از صعود به مرحله بعد جام جهانی

گتی ایمیج | هنرنمایی پلیس جیبوتی

ای پی ای | مسابقات قایقرانی آب های خروشان، لهستان

فتوشعر انتظار

با خانمان

پایان تلخ بی پایان

زهرا فرنیا | طنزپرداز

هم اکنون که این مطلب رو برای شما می نویسم، در هواپیما که ذاتا وسیله است و عمر و زندگی دست خدا، قرار دارم. به عبارتی دارم از ترس می میرم و اگه بمیرم کلی معروف می شم و این مطلبم توی شبکه های اجتماعی می ترکونه با این تیتر که: «آخرین مطلب نویسنده معروف مجرد روزنامه خراسان که خودش هم همچون ستونش ناکام ماند» بعد همه مطلب من رو به اشتراک می ذارن می گن: «انگاری می دونست رفتنیههه... هعی...» و با این که سودی نداره، معروف می شم.
حالا چرا دارم از ترس می میرم؟ جای شما خالی نباشه (ایشالا همیشه به سفر، ولی توضیح می دم) توی این سفر اتفاقی بغل دستم به جای کلیشه توی فیلما، یه آقایی به چشم برادری بسیار برازنده (برای ازدواج با من) نشسته بود. البته وجنات باطنیش رو می گم که با اون قد و هیکل، تابلو بود همه اش توی باطنش جا نشده، داده وجناتش یه دستی هم به ظاهرش بکشن.
خلاصه با این آقا همسفر بودیم که من یهو متوجه شدم قصد ادامه تحصیل ندارم و می خوام هر چه زودتر تشکیل خانواده بدم و در این مهم، خانواده هم باید با هام همراهی کنن. یه اشاره به پدر کردم (از اون اشاره هایی که برای کیس ازدواج حاد دخترا با پدرها هماهنگ می کنن. می دونم شما هم دقیقا مثل من اشاره خاص خودتون رو دارین) و بابا بعد از صحبت کوتاهی متوجه شدن که ایشون هم از من خوشش اومده و سفر طولانی بود، مسافرها خلوت کردن ما دو کلوم با هم حرف بزنیم. همه چیز خیلی خوب پیش رفت اما (یعنی نشدیه بار همه چی خوب پیش بره و پشتش «اما» نباشه) آقای داماد گفتن که یه رازی رو باید بهم بگن. این که ایشون چند ازدواج ناموفق داشتن. واقعا برای من موفق و ناموفق بودن ازدواج های قبلی مهم نیست، مهم ازدواج های بعدیه که باید موفق باشه. البته تقصیر خود بنده خدا هم نبود، اجل مهلت شون نداده بود. با اولی توی ماشین آشنا شده بود و بر اثر تصادف جاده ای درگذشته بود. با دومی توی قطار آشنا شده بود و دختره طفلی بر اثر ازدحام توی مترو جان به جان آفرین تسلیم کرده بود. سومی رو هم که حتما شنیدین، تایتانیک بود که عشق سوزان شون یه کشتی رو نابود کرد.
حالا این ترسم توی هواپیما استثنائا از چاله چوله های هوایی و بافت فرسوده ناوگان هوایی نبود. به نظرتون بر اثر ازدواج به استقبال مرگ برم یا بعد از ۱۲۰ سال خدایی نکرده زبونم لال، بر اثر پیری و تنهایی؟ یه پایان تلخ بهتر از یه تلخی بی پایان نیست؟ به نظر منم نیست!

تاپخند

- دنیای عجیبیه، سر کار برق قطع نمیشه، میای خونه استراحت کنی برق قطع میشه!
- یه تیکه از بدن یه ژاپنی رو بذاری زیر میکروسکوپ می بینی سلول هاش دایم در حال عذر خواهی و برق درست کردنن!
- ما دهه شصتی ها رو این جوری نبینین، دو برابر این بود جمعیت مون، ولی نصف مون دوران بچگی سر این که به جای آب اشتباهی نفت خوردن مردن، نصفی هم از پشت وانت پرت شدن زیر کامیون، نصفی هم رفتن تو چرخ گوشت! خودمنو سه بار فقط از تو تانکر نفتِ گوشه حیاط نجات دادن!
- سیگار واقعا باعث افزایش احتمال سکته قلبی و مشکلات تنفسی میشه، به خصوص موقعی که می خوان پولش رو حساب کنن!
- تو بازی دانمارک خیابانی اون قدر از رابطه پدر و پسری گفت که نصف شبی رفتم با ماموتو خواب بغل کردم، اونم آن چنان ترسید که با لگد پرتابم کرد به دوران کودکی!
- هوایه جوری گرمه که حاضر بودم یه بسته سبزی کوکو باشم اما تو فریزر!
- دیوید بکهام برای دختر کوچولوش یه اسب خریده هفت هزار پوند. منم بچه بودم بابام برام یه منچ خرید، تایه کم می دید دارم سر و صدا می کنم تاس رو مصادره می کرد. یه بار عددها رو نوشتم روی حبه قند، هم منچ رو مصادره کرد هم قند رو با چای خورد!
- تازه بابا ها رو راضی کرده بودیم که کولر رو خاموش نکنن که یهو دولت برق ها رو قطع کرد!

دور دنیا

وسیله ای برای سنجیدن بوی عرق

آدیتی سنترال- بوی بد عرق بدن یک مسئله جدی و ناراحت کننده به حساب می آید. این مسئله در تمام دنیا به قدری جدی است که تاکنون میلیاردها دلار برای ساخت ماده های ضد بوی عرق صرف شده است. در جامعه مبادی آدابی مثل ژاپن، این مسئله بسیار وخیم تر است. از آن جایی که هیچ کس نمی تواند شدت بوی عرق خودش را بسنجد، ژاپنی ها وسیله ای اختراع کرده اند که به شما می گوید بوی بدن تان تا چه اندازه قابل تحمل است. این وسیله از ۱ تا ۱۰ به بد بودن بوی بدن شما نمره می دهد!

زنی که بعد از غرق شدن پیدا شد

آدیتی سنترال- خبر پیدا شدن زن ۵۲ ساله اندونزیایی که یک سال و نیم پیش در دریا غرق شده بود، سوژه رسانه های این کشور شد. این زن یک سال و نیم پیش بر اثر برخورد یک موج عظیم با قایق اش، به دریا پرت شد و همان موقع از مردم کمک خواست اما به دلیل توفانی شدن دریا کسی نتوانست به او کمک کند. حالا یک سال و نیم بعد از آن ماجرا این زن، زنده و با همان لباسی که گم شده بود، در همان ساحل پیدا شده است. او دچار بیماری های مختلف و سوء هاضمه شدید است و تحت نظر پزشکان قرار دارد.

پسر ۱۱ ساله نابغه

آدیتی سنترال- هر چند همه نقاشان حرفه ای سال ها آموزش دیده اند و تجربه کسب کرده اند اما به نظر می رسد پسر ۱۱ ساله نیجریه ای آن قدر با استعداد است که احتیاج به هیچ تجربه ای ندارد. او که از شش سالگی نقاشی را شروع کرده است، حالا عنوان کم سن ترین نقاش حرفه ای دنیا را دارد و پرتره های بی نظیری می کشد. نقاشی های کریم ۱۱ ساله را نمی توان از عکس تشخیص داد!

پرونده های مجهول

پنج شنبه ها

آیا نویسنده مشهور آمریکایی ماشین زمان داشت؟

میترا تاتاری | مترجم

ادگار آلن پو نویسنده و شاعر آمریکایی است که به دلیل سبک منحصر به فرد نوشتن آثار کارآگاهی با استفاده از قوه تخیل اش معروف است. ادبیات و سبک نوشتاری او تاثیر به سزایی بر ادبیات جهان داشته است. اما آن چه سال ها بعد از مرگش دوباره اسم اش را سر زبان ها انداخت و باعث شهرت او شد، یکی از داستان های اوست. او در کتابی که با عنوان «سرگذشت آرتور گوردن پیم» در سال ۱۸۳۸ منتشر شده است، درباره ملوانانی نوشته است که در دریا گرفتار شده اند و راهشان را گم کرده اند. چهار ملوان این کشتی در نهایت مجبور می شوند برای نجات از گرسنگی و زنده ماندن، گوشت بدن پسر مستخدم کشتی را بخورند. نام این پسر بخت برگشته در کتاب آلن پو، «ریچارد پارکر» است. این داستان وحشتناک دقیقا ۴۶ سال بعد و بعد از مرگ ادگار آلن پو در واقعیت رخ می دهد و چهار ملوان یک کشتی دقیقا در همان نقطه ای که کتاب گفته است، گم می شوند و بعد از پیدا شدن مشخص می شود که از گوشت بدن پسر مستخدم کشتی که نامش ریچارد پارکر بوده است، تغذیه کرده اند. موقعیت مکانی، تعداد روزهای سرگردانی در دریا و نام ملوانان دقیقا برابر با داستان کتابی است که ادگار آلن پو منتشر کرده است.
جالب این جاست که این نویسنده آمریکایی در ابتدای کتاب اعلام کرده است که این داستان بر اساس یک داستان واقعی است! مردم که از شنیدن خبر کشتی گم شده و تطابق حیرت آور آن با داستان کتاب ادگار آلن پو متعجب شده بودند، تنها دلیل این داستان را امکان سفر در زمان برای این نویسنده آمریکایی بیان کرده اند. هر چند هنوز هم دلیل این اتفاق سر به مهر باقی مانده است، اما عده زیادی معتقدند این نویسنده آمریکایی توانسته است به آینده سفر کند و این داستان را بر اساس واقعیت بنویسد.

منبع: سایتس دیلی

تفأل

دورم به صورت از در دولتسرای تو
لیکن به جان و دل ز مقیمان حضرتم
حافظ به پیش چشم تو خواهد سپرد جان
در این خیالم ار بدهد عمر مهلتم

کله چغوکی

آق کمال پولدار می شود

آق کمال | متخصص در همه چی

یَـگ خصلتی که عیال دره، ایِه که خیلی به مادیـات اهمیت مِده! نه ای که آدم مادی بشه، نه، یعنی دستش تو دخل و خرجه و حواسش جمعه و مراقبه که یَگ قرون ای بر اَو بر نشه. مثلا یکی از بحث هایی که مو هر روز باهاش درُم ایه که تو ای گرما تاکسی بیگیره و بره خانه. باز هر روز که مپرسُم چی کار کردی، مِگه با واحد رفتُم خانه! دیروز عصبانی شدُم و گفتُم: «خب زن حسابی، تو ای هوا که آسفالت ها هم جوش میرن، بری چی تاکسی نمی گیری؟» گفت: «چون تاکسی گرونه آقای محترم!» گفتُم: «کجاش گیرونه؟ یَگ خط اتوبوس که مِشه پونصد تومن، یَگ کورس تاکسی هم مِشه هزار، ولی تاکسی اینترنتی میگیری مِشه سه تومن، تازه کولر هم مِزنه و از دم دار و خانه تا دم در خانه مبره!» گفت: «یعنی روزی هزار و پونصد اضافه!» گفتُم: «دور از جونت، روم به دیوار، زبونم لال، گوش شیطون کر، اگه خدای نکرده تو ای گرما بلایی سرت بیه که باید صد برابر او هزار و پونصد ره خرج کنِم. ارزش ای پول بیشتره یا سلامتیت؟» خندید و گفت: «اون پول! آقا اصلا شما جوش نزن، خودم حواسم هست، از تو سایه میرم، بطری آب خنک هم همرا هم هست!» گفتم: «خب ای پولا ره بری چی جمع مکنی؟ بری راحتیت استفاده کن خب.» گفت: «پولا رو برای زندگی مون جمع می کنم، اون جوری راحت تریم! شما هم سعی کن کمتر از ماشین استفاده کنی، هم برای محیط زیست خوبه، هم برای سایز دور شیکمت و هم برای جیب مون!» اِنا حالا خوب رفت، بدتر شد که!
اینا که خوبه، تو قضیه کادو گرفتن و کادو دادن هم همی نظر اقتصادی ره دره. مثلا مخوام بری کسی کادوی خانه نویی یا تولدی یا عروسی ببرم. او زمانا که سکه آرزون بود و متنستِم بخرم، مگفت به جای کاسه و کوزه و ساعت دیواری و عطر و پیرهن، فقط سکه ببرم تا طرف خودش هر کار دلش خواست بکنه. حالایم که وسع مان به سکه و نیم و ربع که هیچ، به یک دهم و یک بیستم سکه هم نمِرسه، مگه کارت هدیه بدم بهشان تا خودشان هر جور دوست درن خرج کنن و اسراف نشه. بری خودش هم همی جوره. یعنی مو به هر مناسبتی خواستُم براش کادو بخرُم، قبلش خودش راست تو روم گفته: «چیز بی خود نخری ها! یا فلان چیز رو بگیر که لازم دارم، یا پولشو بده که بذارم تو حساب زندگی مشترک مون!» ایم از ای. اگه اوضاع یَگ کمی مقبول تر بود، مو با ای زن مِتنستُم سر سال کیشیلیار در بشُم!

مسابقه این کیه

رها رها رها من!

سلام. این بار چهره یک هنرمنده، ممکنه زیاد خودش رو ندیده باشین ولی...! راهنمایی بسه. عکس و کاریکاتوری هم که این جا می بینید آقای «احسان اسعدی» فرزند خانم «مهین سیدی» برنده مسابقه قبل هستن که دوباره به ایشون و پسرشون که عکس شون رو طراح ما کشیده، تبریک می گیم.
یادآوری روش مسابقه: شما باید تشخیص بدین کاریکاتور به هم ریخته چاپ شده کیه و اسم اش رو تا ساعت ۲۳ فردا جمعه برای ما به شماره ۲۰۰۰۹۹۹ پیامک کنید. جواب رو یک شنبه همین جا می بینید. بین کسانی که جواب درست رو بفرستن، قرعه کشی می کنیم تا یک نفر برنده معلوم بشه و به عنوان جایزه، کاریکاتور برنده رو پنج شنبه هفته بعد همین جا خواهید دید. خوش باشین همیشه.

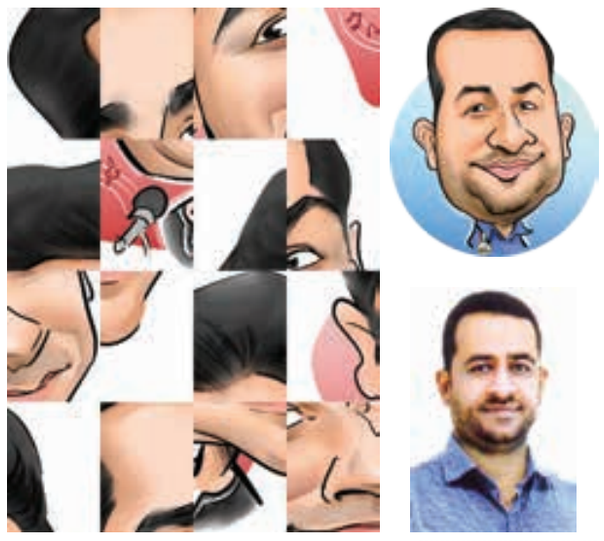

ما و شما

داستانک، ترسانک، سوتی، شعر، عکس و هر ایده بامزه و جالب خود را به پیامک ۲۰۰۰۹۹۹ یا شماره ۰۹۲۱۵۲۰۳۹۱۵ در تلگرام بفرستید.

* چرا چند روز است فتوکاتور نمی زنید؟ تا ما از یک چیزی خوش مان آمد، شما قطع اش کردید؟!
* آق کمال، شما نزدی تو کار خرید و فروش ارز و سکه؟
آق کمال: نه برار، فعلا ارز و سکه و گوشت و برنج و میوه زدن تو کار ما!
* ممنون از آقای علی نصرت پناه بابت مطلب باران و دلتنگی.
مسعود مجنونپور
* آزمون هوش چوب کبریت ها باحال بود، به درد وقت هایی که این روزها با همکارها تو مغازه بیکاریم و مگس می پرونیم می خوره!
* اگه میشه یه ستون اختصاص بدین به سوالات دینی. بارها از تون خواستم به سوالات دینی پاسخ بدید.
* **پیام صرفه جویی:** اگر ظرف ها رو همون موقع که از سر سفره می بریم تو آشپزخونه بشوریم، لازم نیست فرداش با اسکاچ و سیم و تیشه و کلنگ بیفتیم به جون چربی ها و ته دیگ هاشون و آب هم شرشر برای خودش بره!